

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فقه و اجتهاد

دوفصلنامه علمی - تخصصی
سال هشتم، شماره پانزدهم (بهار و تابستان ۱۴۰۰)



- هیئت تحریریه به ترتیب حروف الفبا
- سید جواد حسینی خواه (استاد سطوح عالی حوزه علمیه قم و مدرس دانشگاه)
 - محمدجعفر طیبی (مدرس دانشگاه و استاد حوزه علمیه قم)
 - سید علی علوی قزوینی (دانشیار دانشگاه تهران، پردیس فارابی)
 - ابوالقاسم علیدوست (دانشیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی)
 - محمدجواد فاضل لنکرانی (استاد دروس خارج حوزه علمیه قم)
 - محمدرضا فاضل کاشانی (استاد دروس خارج حوزه علمیه قم)
 - محمد قائنی (استاد دروس خارج حوزه علمیه قم)
 - محمدعلی قاسمی (استاد حوزه علمیه قم و مدرس جامعه المصطفی العالمیه)
 - محمدمهدی مقدادی (دانشیار دانشگاه مفید قم)
 - سید محمد نجفی یزدی (استادیار جامعه المصطفی العالمیه)

نمایه شده در پایگاه‌های:

Magiran (بانک اطلاعات نشریات کشور)

Noormags (پایگاه مجلات تخصصی نور)

نشانی: قم، میدان معلم، مرکز فقهی ائمه اطهار (ع)

معاونت پژوهش، دفتر فصلنامه فقه و اجتهاد

تلفن: ۳۷۷۴۹۴۹۴ - ۲۵

دورنگار: ۳۷۷۳۰۵۸۸ - ۲۵

سامانه فصلنامه: www.mags.markafeqhi.com

پست الکترونیکی: mags@markazfeqhi.com

قیمت: ۴۰۰۰۰۰ ریال

صاحب امتیاز:

مرکز فقهی ائمه اطهار (ع)

مدیر مسئول:

آیت‌الله محمدجواد فاضل لنکرانی

سر دبیر:

علی نهانوندی

دبیر تحریریه:

مهدی مقدادی داودی

دبیر اجرایی:

مهدی مقدادی داودی

ویراستار:

وحید حامد

مترجم انگلیسی:

احمدرضا عبادی

مترجم عربی:

حبیب ساعدی

طراح:

حمیدرضا پورحسین

صفحه‌آرا:

محسن شریفی

Usūli Solutions for Combining the Rule of Tasāmuḥ (Tolerance) in the Arguments of the Sunnah and the Authentic Narrations, Emphasizing the view of Āyatullāh Bihjat

Alī Nahāvandī¹

Tāhā Burūjjirdī²

Abstract

The rule of Tasāmuḥ (Tolerance) in the arguments of the Sunnah is about the weak arguments that promise a reward for an action and, according to some jurists, indicate that the action is recommended and one should not be strict in this regard. Since there are types of mustaḥabāt and makrūhāt in all jurisprudential categories, it is very important to address this rule. The present research intends to examine the rule and its scope from the perspective of the late Āyatullāh Bihjat, who criticized and evaluated it in his Mabāḥith al-Usūl as well as his lectures on issues beyond jurisprudence, and to answer the question that in case of a valid reason such as a document-credited narration indicating the non-desirability and inappropriateness of an action, how can one combine the arguments of the authority of a single narration and the rule of Tasāmuḥ in the arguments of the Sunnah that rule the desirability and appropriateness of the same action?

This research indicates that in Āyatullāh Bihjat's theory, the narration of "man balagha", as the most important reason for the rule of Tasāmuḥ, does not convey the authority of a weak narration indicating istiḥbāb, nor can the contents of this narration be considered as guidance. Rather, the main

1. Lecturer of Higher Levels at the Seminary School of Qom, Graduated from the Seminary (Level 4), PhD of Islamic of Philosophy: nahavandi47@yahoo.com

2. Graduated from the Seminary (Level 4): bonyadedoaa@gmail.com

فقه واجتهاد

دوفصلنامه علمی - تخصصی
سال هشتم، شماره پانزدهم (بهار و تابستان ۱۴۰۰)
تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۲۰
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۰۴

راهکارهای اصولی جمع میان قاعده تسامح در ادله سنن و روایات صحیح السند (با تأکید بر دیدگاه آیت الله بهجت)

علی نهاوندی^۱ - طه بروجردی^۲

چکیده

قاعده تسامح در ادله سنن درباره ادله ضعیفی است که وعده ثواب بر عملی داده و طبق نظر بعضی از فقها بر استحباب آن عمل دلالت می‌کند و اینکه در این خصوص نباید سختگیری کرد. از آنجاکه در همه ابواب فقهی، گونه‌هایی از مستحبات و مکروهات وجود دارد، پرداختن به این قاعده اهمیت بسزایی دارد. تحقیق پیش‌رو بر آن است که این قاعده و گستره آن را از نگاه آیت الله بهجت که در کتاب *مباحث الاصول* و نیز در درس خارج نقد و ارزیابی کرده‌اند، بررسی کند و به این پرسش پاسخ دهد که چنانچه دلیل معتبری مانند روایتی صحیح السند دال بر عدم رجحان و مطلوبیت عملی باشد، چگونه می‌توان میان ادله حجیت خبر واحد که بیانگر مطلوبیت نداشتن عمل از نظر شارع است، با روایات «من بلغ» و قاعده تسامح در ادله سنن که به مطلوبیت و استحباب همان عمل حکم می‌کنند، جمع کرد.

این تحقیق حکایت می‌کند که در نظریه آیت الله بهجت، از اخبار «من بلغ» که مهم‌ترین دلیل قاعده تسامح است، حجیت خبر ضعیف دال بر استحباب به دست نمی‌آید و نیز نمی‌توان مفاد این اخبار را بر ارشاد حمل کرد؛ بلکه مفاد اصلی این روایات، حکم ثانوی بر ترتب ثواب تفضلی الهی برای کسی است که پس از بلوغ و سماع روایت، عمل را به امید ثواب آن انجام می‌دهد. همچنین راه حل تعارض موجود نیز از نظر ایشان گوناگون است؛ از جمله مهم‌ترین آنها رجوع به تخییر در مقام عمل است که با تمسک به مبنای تخییری که بزرگانی همچون مرحوم کلینی و برخی از استادان در تعارض اختیار کردند، این امر را تبیین می‌کنند.

واژگان کلیدی: ادله سنن، اخبار من بلغ، تسامح، استحباب، تخییر.

۱. استاد سطوح عالی قم، سطح چهار حوزه، دکترای فلسفه؛ nahavandi47@yahoo.com.

۲. علی محمد بروجردی، سطح چهار حوزه؛ bonyadedoaa@gmail.com.

مقدمه

قاعده تسامح در ادله سنن یکی از قواعد پرکاربرد اجتهادی در دانش فقه و اصول است. این قاعده در مسئله احتیاط در شبهه‌های وجوبیه که مسئله‌ای اصولی است، یکی از راه‌های امکان احتیاط است و نیز در بحث احتیاط در عبادت و امکان آن به دلیل تسامح و برخی در مستثنیات شرایط خبر واحد مسئله را بررسی کرده‌اند؛ همچنین در فقه، سروکار اصلی این قاعده با مستحبات و مکروهات است که تقریباً در همه ابواب جاری است و احکام پرشماری بر آن مترتب می‌شود. در مجموع کتاب‌های شیعه و اهل سنت، هشت روایت مستند این قاعده است که سندشان به سه نفر می‌رسد:

الف) صدوق در *ثواب الاعمال* روایت صفوان از امام صادق علیه السلام را گزارش کرده. (صدوق، ۱۴۰۶ق، ص ۱۴۰) که سیدبن طاووس نیز در کتاب اقبال آن را از صدوق نقل کرده است (ابن طاووس، ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۱۷۰).

ب) روایت محمدبن مروان که کلینی در کافی روایت کرده (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۸۷) و این خبر همان روایت محاسن برقی است. (برقی، ۱۳۷۱ق، ج ۱، ص ۲۵).

ج) روایت هشامبن سالم از امام صادق علیه السلام که در کافی آمده است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۸۷، ح ۱).

تنها دو روایت از این هشت روایت دارای سند محکم است و آن دو نیز یک راوی مشترک دارند و آن هشامبن سالم است؛ از این رو می‌توان آن دو را در حکم یک روایت دانست. یکی از آن دو روایت در *اصول کافی* چنین آمده است: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: مَنْ سَمِعَ شَيْئاً مِنَ الثَّوَابِ عَلَى شَيْءٍ فَصَنَعَهُ، كَانَ لَهُ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ عَلَى مَا بَلَغَهُ» (همان، ج ۲، ص ۸۷، ح ۱).

علی بن ابراهیم قمی از پدرش ابراهیم بن هاشم قمی، نخستین نشردهنده حدیث عالمان کوفه در قم از محمد ابن ابی عمیر آزدی، از راویان بسیار موثق (نجاشی، ۱۴۰۷ق، ص ۳۲۷) از هشام بن سالم جوالیقی (همان، ص ۴۳۴) از ابو عبدالله حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «کسی که ثوابی را برای چیزی بشنود و آن را به جای آورد، آن ثواب برای او خواهد بود؛ گرچه چنان نباشد که به او رسیده است».

موافقان این قاعده به مفاد اخبار صحیح «من بلغ» عمل کرده‌اند؛ نه به اخبار ضعیف استحباب با یکی از رویکردهای ثبوت استحباب برای عمل به عنوان اولی، رجاء ترتب ثواب به عنوان ثانوی، حدوث مصلحت یا جعل احتیاط استحبابی.

در این تحقیق، محل بحث در جایی است که روایت ضعیفی بر استحباب عملی دلالت کند و درمقابل، روایت صحیحی دال بر نبود مطلوبیت و استحباب باشد. در این صورت بنا بر نظر جماعتی، قاعده تسامح در ادله سنن و روایات «من بلغ» می‌گوید اگر روایتی حتی با سند ضعیف، بر ترتب ثواب بر عملی دلالت کند، آن عمل مطلوب است و ثوابی که در روایت ضعیف بر عمل بیان شده، به عامل داده می‌شود. البته در بعضی از موارد به این مطلوبیت اشکال وارد است؛ ازجمله در جایی که دلیل معتبری مانند روایت صحیح‌السندی دال بر نبود رجحان و مطلوبیت باشد.

پرسش کلیدی این است که چگونه میان روایاتی که از نظر شارع، دال بر مطلوبیت نداشتن عمل‌اند، با روایات «من بلغ» و قاعده تسامح که حکم به مطلوبیت دارند، جمع می‌شود؟ یعنی در هنگام تعارض میان خبر ثقه یا صحیحی که مستند به ادله حجیت خبر واحد است و بر عدم استحباب دلالت دارد و خبر ضعیف مستند به دلیل «من بلغ» که از آن استحباب استفاده می‌شود، چه باید کرد؟ کدام یک از این دو دلیل (ادله حجیت خبر واحد و احادیث «من بلغ») بر دلیل دیگر مقدم است؟ به بیان دیگر کدام یک از مطلوبیت یا عدم مطلوبیت، بر دیگری مقدم است و باید به آن حکم کرد؟

روش صحیح بررسی این مسئله با روش توصیفی-تحلیلی، نخست به بیان مبانی گوناگون در قاعده تسامح می‌پردازد و نظریات را درباره این قاعده تبیین می‌کند؛ آن‌گاه طبق هریک از این مبانی، حکم مسئله را بررسی کرده، در پایان رهیافت آیت‌الله بهجت در حل تعارض را مستند به دروس خارج اصول ایشان و کتاب اصولی معظم‌له بیان می‌کند و نقدهای اجمالی را نیز متوجه آن می‌نماید. نکته دیگر آنکه در بررسی‌های به‌عمل آمده هیچ مقاله و تحقیق مستقلی در این باره یافت نشد.

۱. مبانی گوناگون در قاعده تسامح و تفسیر احادیث «من بلغ»

در اصل تمسک به قاعده تسامح مخالفانی وجود دارد که برای اثبات دیدگاه خود به آیه نبأ و روایاتی که اعتماد بر ظن را ناروا شمرده‌اند و نیز به اصل عملی تمسک

جسته‌اند (بحرانی، ۱۳۶۳ق، ج ۴، ص ۲۰۲) و اینکه استحباب حکم شرعی است و همانند وجوب و حرمت باید با دلیل معتبر اثبات شود؛ از این رو خبر ضعیف فاقد شرایط حجیت، در اثبات استحباب پذیرفته نیست (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۸، ص ۱۱۲-۱۱۴). البته موافقان دربارهٔ احادیث «من بلغ» و مفاد آن و تعیین موضوع این اخبار، اقوال گوناگونی دارند که اهم آنها چنین است:

۱-۱. اقوال در قاعدهٔ تسامح

۱-۱-۱. حجیت خبر غیرثقه در مستحبات

به مشهور فقیهان قولی منسوب است که مفاد این اخبار حجیت خبر ضعیفی است که مؤدای آن استحباب عمل است، به بیان دیگر حجیت خبر در مستحبات به خبر ثقه اختصاص ندارد و مطلق اخبار را شامل می‌شود (محقق خوانساری، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۵۶. طباطبایی، ۱۲۹۶ق، ص ۳۴۶. الحسینی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۴۲۰)؛ تا آنجا که شیخ بهایی اعتماد به اخبار ضعیف در استحباب را عادت اصحاب دانسته است (شیخ بهایی، ۱۳۸۲، ص ۲۲۸). از همین باب است که بسیاری از فقیهان در مواردی که مدرک و مستند ضعیف است، پس از اعتراف به ضعف سند، به استحباب حکم کرده‌اند (محقق خوانساری، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۲۲۸) و تعبیر «قاعدهٔ تسامح در ادلهٔ سنن» با این مبنا مناسبت دارد (خویی، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۲۰۸. همو، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۳۱۹).^۱

براین اساس، این قاعده از قواعد اصولی به‌شمار می‌آید و می‌تواند حجیت باشد (خویی، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۲۰۷). البته در سعه و ضیق این قاعده و مقدار شمول آن بحث‌های مفصلی کرده‌اند که از موضوع این نوشتار خارج است و به‌طور معمول در تنبیهات بحث برائت به این قاعده می‌پردازند (ر.ک: آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۳۵۲).^۲

همچنین بعضی از رساله‌های مستقل در این زمینه نوشته شده است (ر.ک: انصاری، ۱۴۱۴ق، ص ۱۳۷). در بسیاری از کتاب‌هایی هم که موضوعشان قواعد فقهیه است، این قاعده آمده است (ر.ک: بجنوردی، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۳۲۷).

۱. البته مرحوم روحانی در این مناسبت تشکیک می‌کند و آن را نمی‌پذیرد (روحانی، ۱۳۹۳، ج ۴، ص ۵۲۸).
 ۲. این بحث را در حواشی و شروح کفایه و همچنین دروس خارجی که به ترتیب کفایه تنظیم شده‌اند، می‌توان یافت.

چنان‌که گذشت، این تفسیر از احادیث «من بلغ» و قاعده تسامح در ادله سنن، تفسیری است که به مشهور نسبت داده‌اند؛ ولی بیشتر فقیهان معاصر این قول را نپذیرفته‌اند و اقوال دیگری را برگزیده‌اند که در ادامه خواهد آمد.

۲-۱-۱. استحباب عمل به عنوان ثانوی

برخی فقیهان معتقدند مفاد این روایات استحباب عمل کردن به اخباری است که بیان‌کننده ثواب است؛ ولی نه اینکه این امور به حکم اولی استحباب داشته باشند؛ بلکه همین عنوان «بلوغ» موجب می‌شود این اعمال به عنوانی ثانوی معنون شوند که استحباب را در پی دارد. توضیح آنکه همان‌گونه که یک عمل مباح می‌تواند به علت تعلق امر والد یا نذر یا عناوین ثانوی دیگر موضوع حکمی غیر از اباحه شود، تعلق عنوان ثانوی «بلوغ ثواب» موجب استحباب شرعی عملی می‌شود (خویی، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۲۰۸. همو، ۱۴۱۹ق، ج ۳، ص ۳۰۳).

بر اساس این قول، ثواب به علت انقیاد یا احتیاط داده نمی‌شود و چنین نیست که استحباب اثبات نشود؛ بلکه طبق این مبنا، استحباب شرعی (نه صرفاً عقلی) اثبات می‌شود؛ ولی بر خلاف مبنای مشهور که همان قول اول است، استحباب به علت عنوان ثانوی اثبات شده است.^۱ طبق این مبنا قاعده تسامح در ادله سنن قاعده‌ای فقهی است و نمی‌تواند حجیت را برای امری اثبات کند (همو، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۲۰۷).

۳-۱-۱. ارشاد به حکم عقل

قول دیگر آنکه مفاد این اخبار ارشاد به حکم عقل به حسن احتیاط باشد و اخبار می‌دهد که خدای متعال از باب تفضل، همان ثوابی را که در خبر رسیده (بالغ شده) است، به عامل عنایت می‌کند؛ هرچند مطابق واقع نباشد (همو، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۳۱۹)؛ یعنی این اخبار نه می‌خواهد شرط وثاقت راوی را در موارد استحباب اسقاط کند، نه حکم شرعی استحباب را برای عمل کردن به روایات اثبات کند؛ بلکه تنها همان حکم عقل را بیان می‌کند که در موارد احتمال استحباب، خوب است به خبر عمل

۱. چنان‌که خواهد آمد، مرحوم محقق خویی از این نظر عدول کرده و در دوره‌های متأخر درس خود که در کتاب مصباح/الاصول آمده، مبنای دیگری برگزیده است.

شود. همچنین اخبار می‌دهد که در صورت عمل به این روایات، خدای متعال از باب تفضل، همان ثوابی را که در خبر آمده، به بنده محتاط و منقاد خود اعطا می‌کند.

۱-۱-۴. بیان استحباب شرعی احتیاط

در برابر قول پیشین که استحباب شرعی اثبات می‌شد، در این وجه استحباب شرعی ثابت است؛ ولی این استحباب حکم اولی نیست (بر خلاف قول مشهور)؛ بلکه استحباب متعلق به یک عنوان ثانوی است. همچنین بر خلاف قول پیشین، در اینجا ارشاد به حکم عقل به حسن احتیاط نیست؛ بلکه حکم شرعی به استحباب احتیاط است.

۱-۱-۵. مجرد اخبار از تفضل و احسان الهی

یکی از احتمالاتی که در سخنان مرحوم شیخ انصاری آمده و برخی بزرگان آن را برگزیده‌اند، آن است که مفاد این اخبار تنها اخبار به تفضل و احسان الهی است. این اخبار بیان می‌کنند که خداوند از باب تفضل و احسان، امید شخصی را که به روایاتی عمل می‌کند که به او رسیده و در آنها ثوابی ذکر شده است ناامید نمی‌کند. طبق این مبنا هیچ ترغیبی بر عمل به روایات ضعیف مستحبات نیست؛ بلکه تنها اخبار است. البته پس از ملاحظه این وعده بر استحباب، ممکن است رغبت ایجاد شود. مثال عرفی و تنظیر این نظریه بدین صورت است که شخصی بگوید: «هرکس به خانه من به تخیل اطعام بیاید، من او را محروم نکرده، اطعامش می‌کنم» که این جمله تنها برای بیان کرم صاحب خانه است، نه ترغیب اشخاص به آمدن به خانه او. شاهد این امر این است که ممکن است گوینده از آمدن مهمان اکراه داشته باشد؛ ولی کرم و جودش بیش از این باشد که امید افراد را ناامید کند و مهمان را به خانه راه ندهد. مثال‌های عرفی و مشابهات ادله «من بلغ» موجب ظهور این ادله در این معنا می‌شود؛ بلکه اگر ظهور را نیز نپذیریم، قدر متیقن از ادله بیش از این مقدار نیست (روحانی، ۱۳۹۳، ج ۴، ص ۵۲۵).

۱-۱-۶. اعطای ثواب به شرط ثبوت استحباب از حجت معتبر

برخی معاصران معتقدند این اخبار تنها شامل مواردی می‌شوند که استحبابشان (مطلوبیتشان) از حجت معتبری اثبات شده باشد. دلیلی که برای این قول آورده‌اند، این

است که تعبیر «وإن لم يكن الحديث كما بلغه»^۱ (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۳، ص ۱۳۹، ح ۱) ظهور دارد در اینکه اصل ثواب ثابت است؛ ولی مقداری که در خبر ذکر شده، مطابق واقع نیست (ر.ک: شهیدی پور، ۱۳۹۵). به سخن دیگر این نظریه می‌گوید: مفاد احادیث «من بلغ» این است که اگر خبری درباره مقدار ثواب عملی مستحبی مطابق واقع نبود، خدای متعال مقدار یادشده در خبر را از فضل و کرمش به عامل اعطا می‌کند. البته وجه دیگر این کلام می‌تواند این باشد که در فرض نبودن حجت شرعی بر استحباب، بلوغ صدق نمی‌کند.

۱-۲. نظریه آیت‌الله بهجت

به نظر آیت‌الله بهجت اخبار «من بلغ» گویای این حقیقت است که در غیر الزامیات،^۲ می‌توان به استحباب عمل حکم کرد و این امکان ندارد؛ مگر به جهت تفضل و توسعه‌ای که شارع مقدس در این احکام بر بندگان عنایت فرموده است. براین اساس این حکم برای کسی است که جاهل به حکم واقعی است و اخبار «من بلغ» و احکام آن به‌نوعی احکام ثانویه است و حکم ثانوی (استحباب) برای جاهل واقعیت دارد. همچنین در مستحب قرار دادن یک عمل، بلوغ موضوعیت دارد (بهجت، DVD دوم، جلسه ۲۹۰).

اما آیا مفاد احادیث «من بلغ» استحباب مترتب بر بلوغ ثواب بر مکلفی است که به داعی ثواب، عمل را اتیان کند یا باید اتیان به داعی ثواب خاص باشد؟ و روایات مقید کرده‌اند به «طلب ذلک الثواب والتماس ذلک الثواب» مانند روایت برقی که عبارت «طلب قول النبی» دارد (حر عاملی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۸۱، ح ۴) و نیز روایت کافی (همان، ص ۸۲، ح ۷) که هر دو را محمدبن مروان روایت کرده است و دربردارنده وعده استحباب به نفس ثواب بالغ و داعی ثواب خاص است؛ ولی بسیاری از روایات دیگر این باب مطلق است و دربردارنده وعده استحباب به نفس ثواب است؛ مانند

۱. «عن مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ: مَنْ بَلَغَهُ ثَوَابٌ مِنَ اللَّهِ عَلَى عَمَلٍ فَعَمِلَ ذَلِكَ الْعَمَلَ التَّمَسَّ ذَلِكَ الثَّوَابَ أَوْ تَبَّهْ وَ إِنْ لَمْ يَكُنِ الْحَدِيثُ كَمَا بَلَغَهُ» محمدبن مروان گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام می‌فرمود: کسی که ثواب بر عملی از خدا به او برسد و آن عمل را به امید آن ثواب انجام دهد، به او می‌دهند؛ اگرچه حدیث چنانچه به او رسیده، نباشد (کلینی، ۱۳۹۳، ج ۳، «بَابُ مَنْ بَلَغَهُ ثَوَابٌ مِنَ اللَّهِ عَلَى عَمَلٍ»، ص ۱۳۹، ح ۱).

۲. علما استدلال کرده‌اند به اخبار «من بلغ» در سنن و آداب، نه بر موارد لزومیه مانند واجب و محرّم در غیرسنن و آداب. ادله قوی داریم که باید عادل خبر دهد، مانند آیه نبأ. متیقن از روایات «من بلغ» سنن و آداب است.

روایت ثواب الاعمال (همان، ص ۸۰، ح ۱) و روایت برقی از هشام بن سالم (همان، ص ۸۱، ح ۳) که می‌گوید لازم نیست به داعی بلوغ ثواب خاص به جا آورند و انجام به داعی امر به دلیل عبادت بودن کفایت می‌کند.

ایشان در پاسخ به این پرسش که بر اساس حدیث «من بلغ» آیا می‌توان به استحباب مولوی یا ارشادی حکم کرد، این نکته را یادآور می‌شود که در صورتی که بتوان استحباب مولوی را اثبات کرد، دیگر به قید التماس و طلب در این روایات نیاز نیست و نفس فعل محبوبیت می‌یابد و اگر استحباب ارشادی اثبات شود، دیگر به بلوغ ثواب کاری نداریم؛ زیرا در هر جا که عقل نفس ثواب را اثبات کند، شرع نیز آن را تأیید می‌کند.

ایشان می‌گوید: «هل يستفاد منها الاستحباب المولوی أو الإرشادی؟ فإن كان الأول، فلا ملزم للتقييد بالالتماس والطلب، وإن كان الثاني، فلا وجه للوعد بنفس الثواب البالغ؛ فإنَّ العقل لا يعينه حتَّى يقرَّره الشرع» (بهجت، ۱۳۸۸، ص ۳۹۱). بنابراین اگر بتوان مطلق ثواب را اثبات کرد، دیگر نیازی به روایات «من بلغ» نیست و هرگاه مکلف قصد ثواب کرد، مطلق ثواب به او خواهد رسید و اگر قصد ثوابی خاص کرد، از ثواب ویژه بهره می‌برد. پس امر مکلف دائرمدار نیت اوست.

نظر آیت‌الله بهجت آن است که نمی‌توان گفت مطلق عمل ثواب دارد؛ چون اصل حدیث مقید است: «وَيَتَحَصَّلُ مِنَ الْجَمِيعِ: أَنَّ الْعَمَلَ الْمَأْتَى بِهِ بِدَاعِي بُلُوغِ ثَوَابٍ خَاصٍّ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ مُسْتَحَبٌّ مَجْعُولٌ لَهُ ذَلِكَ الثَّوَابُ الْبَالِغُ؛ وَاخْتِلَافُ مَرَاتِبِ هَذَا الْاِسْتِحْبَابِ الْمَوْلَوِيِّ وَإِنْ كَانَ مُمْكِنًا إِلَّا أَنَّهُ غَيْرُ اسْتِظْهَارِ الْوَحْدَةِ مِنَ الْأَدْلَةِ» (همان، ص ۳۹۴).

هرچند در مستحبات تقیید نباشد؛ لکن ظاهر این روایات دلالت دارد که مطلق همان مقید است: «وإن لم يلزم في سائر موارد المثبتين، حيث إن الاستحباب في المطلق مولوی وفي الخاص إرشادی، فلا يتم المولوی إذا كان الأمر هنا واحداً، إلّا بالتقييد الرجوع إلى استحباب واحد لعمل واحد، لأنّه يقال إن العمل بذاته مستحب، وبعنوان الطلب مستحب أكد، ویرتب على الأول نفس الثواب، وعلى الثاني الثواب البالغ، والموافقة للعقل في الأصل لا ينافي المخالفة في المرتبة والآثار وحذب الثواب» (همان، ص ۳۹۲).

در جمع‌بندی این بخش اگرچه آیت‌الله بهجت در کتاب به این امر تصریح نمی‌کند و در متن درس خارج خود که در بالا به آن اشاره شد، به نوعی به استحباب عمل به عنوان ثانوی قائل می‌شود؛ ولی در عبارت نهایی خود می‌گوید: «والحاصل...»

فموضوع الحكم ما عمل بعد البلوغ بداعی البلوغ... لايمكن حمله على الإرشاد، لأنّ العقل لايعين ذلك الثواب البالغ، فلا بدّ من حمله على الاستحباب الشرعيّ الذي موضوعه العمل بداعی الثواب البالغ، وحيث إنّ الحكم في الجميع كالحكم الواحد فالمستحبّ الشرعيّ ما أتى به بداعی بلوغ الثواب أو طلب قول النبي ﷺ وهذا غير مربوط برجحان الانقياد، بل واستحبابه شرعاً أيضاً» (همان، ص ۳۹۵).

۲. وجه جمع بين اخبار «من بلغ» و ادله حجيت قول ثقه

در این بخش فهرستی از وجوه جمع میان ادله در مسئله به طور اجمال مطرح می‌شود.

۲-۱. خروج تخصصی ادله «من بلغ»

ممکن است گفته شود ادله «من بلغ» برای مواردی که دلیل معتبر بر عدم استحباب عملی داریم، موضوعاً خارج است. برای این خروج موضوعی (تخصص) بیان‌های گوناگونی می‌توان آورد. یکی از آنها این است که گفته شود از لحاظ لغوی «بلوغ» در این موارد صدق نمی‌کند.

برای چنین استظهاری می‌توان از سخنان برخی لغویان شاهد آورد:

در لسان العرب آمده است: «والعرب تقول للخبر يبلغ واحدهم ولا يحققونه: سَمِعُوا لَا بُلُغٌ أَيْ نَسَمِعَهُ وَلَا يَبْلُغُنَا» (ابن منظور، ۱۴۱۹ق، ج ۸، ص ۴۲۰). و عرب‌ها به خبری که به یکی از آنها می‌رسد و آن را تصدیق نمی‌کند، می‌گویند: شنیدن بی‌بیان، یعنی می‌شنویم؛ ولی به ما نمی‌رسد. همین برداشت می‌تواند مبنای قولی باشد که موضوع روایات «من بلغ» را مواردی می‌دانست که استحباب از راه شرعی معتبر اثبات شده باشد. در اینجا می‌افزاییم که اگر نگوییم بلوغ به موارد اثبات شرعی استحباب اختصاص دارد، حداقل مواردی را که حجت بر عدم استحباب وجود دارد، شامل نمی‌شود.

۲-۲. انصراف

یکی دیگر از پاسخ‌های ممکن این است که گفته شود ادله «من بلغ» منصرف است از مواردی که حجت بر عدم استحباب وجود دارد (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶، ج ۳، ص ۸۸). توضیح آنکه موضوع ادله تسامح در سنن (روایات «من بلغ») موردی است که خبری

بر ترتب ثواب بر عملی ذکر شود و شخصی که خبر به او رسیده است، احتمال صدق آن را بدهد و بی‌گمان این اخبار شامل مواردی نمی‌شود که شخص به مطابقت نداشتن با واقع علم دارد. حال با توجه به این نکته امکان دارد بگوییم همان‌گونه که این روایات شامل موارد علم وجدانی بر خلاف نمی‌شود، شامل مواردی نیز نمی‌شود که علم تعبدی و حجت بر مطابقت نداشتن مفاد خبر با واقع است و اگرچه از الفاظ مطلق استفاده شده است، به مناسبت حکم و موضوع، این ادله منصرف از این‌گونه موارد است؛ بلکه می‌توان گفت حتی اگر احتمال انصراف بدهیم، بر شمول ادله «من بلغ» اشکال می‌شود و نمی‌توان طبق آن حکم کرد.

۲-۳. حکومت روایات «من بلغ» بر ادله حجیت خبر واحد

بیان اول حکومت

برخی مانند محقق نایینی ادعا کرده‌اند اخبار «من بلغ» بر ادله حجیت خبر واحد حکومت دارد؛ زیرا این اخبار به منزله ناظر و شارح ادله حجیت خبر ثقه به‌شمار می‌آیند. وجه نظارت این است که لسان اخبار «من بلغ» این است که ادله حجیت خبر واحد به غیر اخبار مستحبات اختصاص دارد و در این اخبار، وثاقت راوی شرط نیست؛ یعنی اخبار «من بلغ» موضوع اعتبار شرایط حجیت خبر را تضییق می‌کند (حسینی شاهرودی، ۱۳۸۵ ش، ج ۴، ص ۲۰۱).

البته اشکال نشود که این بیان همان «تخصیص» است و نباید آن را «حکومت» نامید؛ زیرا واضح است که حکومت به نحو تضییقی که ناظر به عقدالوضع باشد، مانند تخصیص است و تنها در این تفاوت می‌کند که لسان حکومت، یک لسان نظارت و شارحیت است، بر خلاف تخصیص. همچنین اشکال نشود که ثمره‌ای برای تفکیک میان حکومت و تخصیص در محل بحث وجود ندارد؛ زیرا باید دانست تخصیص متوقف بر نسبت‌سنجی است؛ بر خلاف حکومت که در فرض اثبات نظارت، دیگر نسبت میان دو دلیل در نظر گرفته نمی‌شود.

بیان دوم حکومت

وجه دیگری که می‌توان برای حکومت بیان کرد، این است که بگوییم اخبار «من بلغ»

حاکم است بر ادله حجیت خبر واحد؛ به این دلیل که به بیان حکم ثانوی می‌پردازد. توضیح آنکه همان‌گونه که در مواردی که شخص نذر کند فعل مستحبی را انجام دهد، ادله وجوب وفا به نذر با ادله استحباب آن فعل (و عدم وجوب آن فعل) تعارضی نمی‌کنند؛ زیرا عنوانی که به آن وجوب تعلق گرفته، متفاوت با عنوانی است که متعلق استحباب و عدم وجوب است. در بحث ما نیز عنوانی که متعلق ادله «من بلغ» است، عنوانی متفاوت و همان «عمل به خبر ضعیف برای امتثال قول ائمه علیهم‌السلام و از باب تعظیم و اهتمام به کلام ایشان» است (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶، ج ۳، ص ۸۷).

۲-۴. حکومت ادله حجیت خبر واحد بر احادیث «من بلغ»

شهید محمدباقر صدر طبق مبانی برخی از بزرگان، بیانی برای حکومت نقل می‌کند. ایشان می‌گویند ادله حجیت خبر واحد ما را تعبداً عالم به حکم قرار می‌دهد و با توجه به اینکه مدلول التزامی یا مطابقی دلیل صحیح، عدم استحباب است و در موضوع اخبار «من بلغ» احتمال صحت بلوغ و مطابقت با واقع گرفته شده است، ادله حجیت خبر واحد تعبداً موضوع ادله «من بلغ» را رفع می‌کند (هاشمی شاهرودی، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۱۳۶).

۲-۵. تخصیص یا تقیید

اگر بگوییم موضوع اخبار «من بلغ» خصوص مستحبات و به تعبیر صحیح‌تر، خصوص اخباری است که بر عملی ثوابی ذکر کرده‌اند - درحالی‌که موضوع ادله حجیت خبر ثقه، مطلق اخبار ثقات است - می‌توان از باب تخصیص به تقدم اخبار «من بلغ» قائل شد. این وجه مبتنی بر این است که تعارض را میان روایت شامل ثواب با روایت شامل عدم استحباب ندانیم؛ بلکه تعارض را میان دلیل حجیت هریک از این دو بدانیم که در این صورت، دلیل حجیت خبر ثقه با اخبار «من بلغ» تعارض می‌کند (البته این در فرضی است که تخصص و انصراف و حکومت را که پیش‌تر گذشت، تمام ندانیم) و در صورتی‌که توفیق عرفی نیافتیم، نوبت به نسبت‌سنجی میان این دو دلیل می‌رسد.

این نسبت سنجی برای مبانی گوناگون در باب خبر واحد متفاوت است؛ برای نمونه اگر دلیل حجیت خبر واحد، آیه شریفه نبأ باشد، با توجه به تعلیل وارد شده در آیه «أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ» موارد مستحبات و مکروهاتی که آثار الزامی ندارند، مشمول ادله حجیت خبر واحد نمی شوند (ر.ک: حسینی شاهرودی، ۱۳۸۵، ج ۴، ص ۲۰۱)؛ بنابراین در این نسبت سنجی باید مبانی گوناگون در باب حجیت خبر واحد را در نظر گرفت.

۲-۶. نبود تعارض حقیقی

سید محمد طباطبایی در تنبیه هفتم *مفاتیح الاصول* به طور مستقل به این مسئله می پردازد و چنین می نویسد: «مقتضای حجیت خبر ثقه این است که چنان که در فرض علم به مخالفت روایت ضعیف نمی توان با تمسک به قاعده «من بلغ» حکم کرد به استحباب، در موارد اقامه حجت نیز نمی توان طبق اخبار من بلغ، حکم کرد به استحباب» (طباطبایی، ۱۲۹۶ق، ص ۳۵۰).

به نظر می رسد این قسم وجه مستقلی نیست و به نوعی همان جمع عرفی است که یا به صورت عام و خاص یا مطلق و مقید و یا از باب حکومت است.

۲-۷. تعارض مستقر

اخبار «من بلغ» به خودی خود به مطلوبیت عمل بر طبق روایت حکم می کنند. حال با توجه به شمول ذاتی اخبار «من بلغ»، تنها وجه التزام به عدم استحباب، آنچه مفاد خبر ثقه را حجیت می کند، بر این دلالت دارد که خبر ثقه در این مورد خاص مطلوبیت و رجحان ندارد و این در حالی است که ادله حجیت خبر واحد در موارد استحباب، معارض اند و در این امر (توانایی نداشتن ادله حجیت خبر واحد) فرقی نمی کند که از مفاد روایات «من بلغ»، تعبیر حجیت خبر ضعیف یا غیر آن صورت بگیرد.

شیخ انصاری می گوید: در چنین مواردی بین ادله حجیت خبر واحد و اخبار «من بلغ» تعارض رخ می دهد (به علت اختلاف موضوع، اخبار «من بلغ» با خود خبر صحیح تعارض نمی کند؛ بلکه با ادله حجیت آن تعارض می کند) و مقتضای قاعده تساقط است؛ ولی در اینجا به این علت که امر دائر بین استحباب و غیراستحباب

است (هرچند این دوران و احتمال، ناشی از اخبار «من بلغ» باشد)، می‌توان به استحباب حکم کرد. اشکال نشود که اخبار «من بلغ» شامل خود نمی‌شود؛ زیرا پاسخ داده می‌شود که گرچه شمول خبر بر خودش معقول نیست و عموم لفظی نداریم؛ ولی از آنجاکه مناط منقح است، به وجود ملاک و مناط تمسک می‌کنیم (انصاری، ۱۴۱۴ق، ص ۱۶۵).

۳. بیان تحقیق در وجه جمع، با تأکید بر دیدگاه آیت‌الله بهجت

در تمام مواردی که ادعای تعارض بین دو دلیل می‌شود، یعنی بیان می‌شود که دو دلیل موضوع واحدی دارند؛ ولی دو حکم متفاوت در آن موضوع واحد بیان شده است. با فرض پذیرش تفاوت این دو حکم (عرف دو حکم را متباین از یکدیگر بدانند) منهج صحیح بحث بدین‌گونه است که در مرحله نخست، موضوع دو دلیلی که ادعای تعارض آنها شده، بررسی شود تا معلوم گردد که این دو دلیل متعارض موضوع واحدی دارند یا دو موضوع متفاوت را بیان می‌کنند (حال یا تعبد دخیل باشد یا نباشد). در مرحله دوم، پس از اثبات اینکه دو موضوع تداخل دارند، باید دید آیا عرف همان معنای لغوی را برداشت می‌کند یا با توجه به قراینی مانند مناسبت حکم و موضوع می‌توان خروج موردی را اثبات کرد. در مرحله سوم باید احتمال ناظر و شارح بودن یک دلیل بر دلیل دیگر را بررسی کرد. مرحله چهارم عهده‌دار آن مسئله است که اگر در تمام مراحل گذشته نتوانستیم تعارض را رفع کنیم، باید میان دو دلیل نسبت‌سنجی شود که آیا نسبت این دو دلیل به گونه‌ای است که جمع موضوعی عرفی برایشان یافت یا خیر؟ بنابراین در مرحله پنجم اگر نتوانستیم جمع موضوعی کنیم، مثلاً رابطه تباین یا عموم و خصوص من وجه بود، باید بررسی شود که آیا امکان جمع حکم وجود دارد یا خیر؟ در نهایت در مرحله ششم اگر جمع موضوعی و حکمی ممکن نشد و تعارض مستقر شد، نوبت به اجرای قواعد باب تعارض (نسبت به تعارض مستقر) می‌رسد.

در این باب، دو نظریه مهم درباره نحوه مواجهه با تعارض مستقر بیان شده است. نظر اول «تساقط» است که مشهور اصولیان آن را پذیرفته‌اند (ر.ک: خویی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۳۷۱-۳۷۶) (البته این تساقط پس از آن است که هریک از طرفین فاقد مرجحات

باب تعارض باشند که در تعداد این مرحجات و تقدیم و تأخیر آنها اختلاف است و در جای خود بحث شده است). نظر دوم «تخیر» است که برخی اصولیان آن را برگزیده‌اند (ر.ک: نایینی، ۱۴۰۹ق، ج ۴، ص ۷۵۸-۷۶۲). این گروه از اصولیان خود دو دسته‌اند: برخی مانند آیت‌الله بهجت اصل اولی را تخیر می‌دانند؛ یعنی ادعا می‌کنند در موارد تعارض، آنچه سیره بر آن مستقر شده و عرف به آن ملتزم است، اختیار یکی از دو دلیل متعارض است (البته این تخیر در نظر ایشان، پس از فقد مرجح است). دسته دوم گروهی هستند که اصل اولی را تساقط نمی‌دانند؛ ولی با توجه به ورود روایات خاصه، تبعداً پذیرفته‌اند که شارع اجازه داده است مکلف تخیراً به هر کدام از متعارضین عمل کند (بهجت، ۱۴۳۱ق، ج ۳، ص ۴۰۵).

آیت‌الله بهجت در این بحث برای رفع اختلاف - یا بخوانید تعارض - چند راه حل پیشنهاد می‌دهد؛ ولی این راه حل‌ها مبتنی بر آن است که راه‌های دیگر تمام نباشد؛ از این رو ما در این بحث، نخست راه‌های دیگر را بیان می‌کنیم آن‌گاه راه حل پیشنهادی ایشان را توضیح خواهیم داد.

۱. در محل نزاع، عمل واحدی وجود دارد که یک روایت (صحیح) استحباب آن را نفی کرده و روایت دیگر (ضعیف) ثواب بر انجام آن را اثبات کرده است. دلیل حجیت خبر واحد به عدم استحباب حکم می‌کند و روایات «من بلغ» به استحباب انجام همان عمل حکم می‌کنند. طبق مبنای ششم، روشن است که خروج موضوعی رخ می‌دهد و اصلاً اخبار «من بلغ» شامل این مورد نمی‌شوند و با توجه به نبود وحدت موضوع، تنافی وجود ندارد؛ اما بر طبق مبانی دیگر که مجرد بلوغ را در فرض اقامه روایت ضعیف ثابت می‌دانستند، باید وجهی بر نبود صدق بلوغ بیان شود. به بیان دیگر در سایر موارد، صدق «بلوغ» در مواردی پذیرفته شده است که خبری برسد و احتمال مطابقت با واقع را بدهیم؛ مگر اینکه ادعای انصراف یا حکومت یا... شود که در ادامه بررسی می‌شود (بهجت، ۱۴۳۱ق، ج ۳، ص ۴۰۵).

۲. درباره شبهه انصراف باید گفت ادعای انصراف به دلیل نیاز دارد. بله، در جایی که علم به کذب داریم (به کذب مخبری راوی علم داریم؛ ولی احتمال صدق خبری را می‌دهیم؛ یعنی احتمال می‌دهیم مطابقت با واقع را قبول داریم) که الفاظ بعضی از

روایات «من بلغ» شمول لغوی بر این مورد دارد؛ ولی مناسبت حکم و موضوع، این اخبار را مختص می‌کند به جایی که احتمال صدق مخبر را بدهیم؛ ولی در غیر این مورد، وجهی برای انصراف وجود ندارد (ر.ک: بهجت، DVD دوم، جلسه ۲۹۸).^۱

۳. درباره ادعای حکومت ادله «من بلغ» باید گفت آنچه در انصراف شرط است، این است که لسان دلیل حاکم، لسان نظارت و شارحیت باشد و این امر در محل بحث ما مفقود است. توضیح آنکه در محل بحث ما ادله «من بلغ» فقط می‌گویند اگر به خبری که دربردارنده ثواب است، عمل کردید، به شما ثواب می‌دهند و دیگر متعرض ادله خبر واحد نیستند (برای نظارت باید مفروض، وجود دلیل محکوم باشد که این گونه نیست).

بله، طبق مبنایی که ادله «من بلغ» را ثانوی و ناظر می‌داند، ممکن است ادعای حکومت، تقویت و تصحیح شود؛ آیت‌الله بهجت به این نظر ملتزم نیست (ر.ک: همان).

۴. در ادعای حکومت ادله خبر واحد حتی اگر مبنای تتمیم جعل را بپذیریم، نمی‌توان حکومت را پذیرفت. قائلان به مبنای تتمیم جعل، ممکن است چنین ادعا کنند که فرد تعبداً عالم به عدم استحباب است و طبق مبنای قیام امارات مقام قطع موضوعی، دیگر ادله «من بلغ» شامل این فرد نمی‌شود؛ زیرا چنین فردی قاطع به عدم مطابقت است.

اشکال به این استدلال آن است که در ادله و اخبار «من بلغ»، علم نداشتن یا شک و احتمال مطابقت اخذ نشده است تا بتوان حکومت را تصحیح کرد؛ بلکه آنچه اخذ شده، امکان عمل بر ثواب بالغ و انبعاث از آن است و تا زمانی که احتمال مطابقت خبر ضعیف مشتمل بر ثواب را بدهیم، موضوع ادله «من بلغ» موجود است (هاشمی شاهرودی، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۱۳۷).

حال به بیان راه‌حل‌های برگزیده آیت‌الله بهجت اشاره می‌شود:

۱. **اطلاق و تقیید:** درباره احتمال تقیید باید گفت اگر رابطه اطلاق و تقیید، میان ادله حجیت خبر واحد و اخبار «من بلغ» اثبات شود، می‌توان به تقیید قائل شد. درباره وجه تقیید می‌توان گفت ادله «من بلغ» فقط ثواب را در فرض قصد رجاء

۱. پرسش این است که وقتی روایت صحیح می‌فرماید این عمل مطلوب شارع و مستحب نیست، آیا شناختی به کذب پدید نمی‌آید؟

اثبات می‌کنند و در محل بحث می‌گویند این عمل خاص اگر به رجای ثواب بالغ انجام شود، مستحب است؛ درحالی‌که ادله حجیت خبر واحد به‌طور مطلق می‌گویند این عمل مستحب نیست. آیت‌الله بهجت می‌نویسد:

«ولو دلّ رواية ضعيفة على الاستحباب و صحيحة على عدمه فلا عبرة بالتنافي لولا الاعتبار بدليله؛ ومعه فالتنافي بين شمول دليل اعتبار الروایتين لهما بسبب تنافيهما، يمكن دفعه بأن مقتضى أحدهما استحباب المقيّد بالإتيان بداعي البلوغ، ومقتضى الثاني عدم استحباب نفس العمل بأيّ داعٍ تحقّق؛ فما دلّ على استحباب المقيّد بدليل اعتباره، يقيّد ما دلّ على عدم الاستحباب مطلقاً، فهو جمع عرفي بين الروایتين بعد تمامية دليل الصدور في كلّ منهما مع قطع النظر عن المعارضه التي ظهر أنّها قابلة للعلاج العرفي» (بهجت، ۱۴۳۱ق، ج ۳، ص ۴۰۳-۴۰۴).

و اگر روایت ضعیف دلالت بر مستحب بودن آن عمل و روایت معتبر بر عدم آن دلالت کند، منافاتی وجود ندارد. بنابراین ناسازگاری میان شمول دلیل معتبری است که یکی از آنها مستلزم مطلوبیت قید اداء به داعی بلوغ است و دومی بر این دلالت دارد که همان عمل به هیچ دلیل موجهی مطلوب نیست. آنچه بر مطلوبیت مقيّد به دلیل عقیده دلالت دارد، چیزی را مقید می‌کند که اصلاً مستحب نیست. بنابراین با این توجیه، اگر سند صدور دو روایت تمام باشد، میان دو طرف، جمع عرفی جاری می‌شود.

۲. تخصیص: دلیل اعتبار صحیحه، قول عادل را حجت می‌داند و عدالت شرط حجیت خبر در تکالیف است؛ ولی دلیل روایت ضعیف، گویای این است که در مستحبات و سنن، وثاقت یا عدالت شرط نیست؛ یعنی گرچه در مخبر عنه نمی‌توان اطلاق و تقیید جاری کرد، با توجه به دلیل اعتبار هریک از طرفین می‌توان به تخصیص قائل شد و اخبار «من بلغ» را مقدم کرد (ر.ک: همو DVD دوم، جلسه ۲۹۹).

۳. تقدیم روایات حجیت خبر واحد بر اخبار «من بلغ»: همچون تقدیم اماره بر اصل: لسان ادله حجیت خبر واحد با لسان اخبار «من بلغ» متفاوت است. ادله حجیت خبر واحد لسانی واقع‌نمایی دارند؛ بر خلاف اخبار «من بلغ» که متعرض مطابقت اخبار با مخبر عنه نیستند؛ بلکه در بعضی از آنها به این تصریح شده که ترتب ثواب حتی در فرض مخالفت با واقع نیز وجود دارد. یک باب واسع است در دخول در رحمت الهی که با وصول خبر مشتمل بر ثواب و انجام آن از جانب بنده،

تفضل الهی شامل حال او می شود و به ثواب دست می یابد. ایشان می گوید: «الدلیلان بمنزلة الأصل والدلیل لاتلاحظ النسبة بينهما، لأن أحدهما فی موضوع عدم العلم والآخر فی ظرف عدم العلم إعلام تنزیلیّ بعدم الاستحباب؛ فکما لا حکم لدلیل «من بلغ» فی صورة العلم فکذا فی صورة الإعلام العقلائیّ المقرّر شرعاً ولاتلاحظ النسبة بین الدلیلین حتّی یرتکب التقیید» (همو، ۱۴۳۱ق، ج ۳، ص ۴۰۴).

به بیان فنی تر، طبق مبانی گوناگون در بحث امارات می توان گفت امارات نوعی واقع نمایی دارند؛ برای نمونه طبق مبنای جعل علمیت چنین می گوییم که هرگاه اماره ای بر امری قائم شود، مفاد ادله حجیت اماره این است که گرچه اماره کشف تام از واقع ندارد و کشف آن ناقص است، احتمال خلاف باید الغا شود و آن ظن را جانشین قطع در کشف از واقع دانست. روشن است که طبق این مبنا، ادله حجیت خبر واحد واقع را همان مؤدای خبر صحیح می دانند (در محل بحث، واقع این است که امر فلانی مستحب نیست)؛ ولی اخبار «من بلغ» نگاه و نظارتی به واقع ندارند و تنها بر عمل به مؤدای خبر ضعیف ترغیب می کنند؛ ازاین رو معارضه ای در مقام وجود ندارد. ایشان در این باره می گوید: «بل مفاد مثل «صدّق العادل» هو واقعیّة أخبار الثقة حکماً عقلاً و مفاد «من بلغ» أنّه فی تقدیر عدم العلم بالواقعیّة فالاستحباب ثابت، فالأوّل یهدم موضوع الثانی والثانی لایحفظ موضوع نفسه» (همان).

بلکه معنایی مانند «صدّق العادل» واقعیت خبر ثقه در حکم عقلی است و مفاد اخبار «من بلغ» این است که در ظرف علم نداشتن به واقع، حکم استحباب ثابت است. پس اوّلی موضوع دومی را از بین می برد و دومی نیز نمی تواند موضوع خود را حفظ کند. ظاهراً این عبارت آیت الله بهجت ناظر به مبنای آقا ضیاء است که در اصول عملیه، جهل موضوع است و در باب امارات، جهل مورد است و در جهل جاری می شود.

طبق مبنای شهید صدر در بحث نحوه جعل حکم ظاهری مبنی بر «تزامم حفظی» و اینکه در موارد امارات، قوه «احتمال» در نظر گرفته می شود، بر خلاف اصول عملیه که قوه «محتمل» مدنظر است (هاشمی شاهرودی، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۱۲). به نظر می رسد ادله حجیت امارات می گویند که چون مولا نمی تواند بر همه ملاکات مترتب بر واقع تحفظ کند و از سویی احتمال اصابت خبر ثقه به واقع بیشتر از احتمال مطابقت نداشتن است،

مولا به عمل به خبر ثقه امر می‌کند؛ اما روایات «من بلغ» بیش از ترغیب و تشویق به عمل به روایت مشتمل بر استحباب، چیزی نمی‌گویند.

از این رو به نظر می‌رسد با تحلیل‌های آیت‌الله بهجت تا اینجا به این نتیجه می‌رسیم که اساساً معارضه‌ای در میان نیست؛ زیرا آنچه به عدم مسنونیت فعل اشاره می‌کند، در حقیقت اعلام به عدم استحباب واقعی است و آنچه به استحباب اشاره می‌کند، ناظر به حکم ظاهری است. بنابراین این دو خبر به گونه‌ای از قبیل اماره و اصل به شمار می‌آیند.^۱

۴. **تخیر:** با توجه به آنچه گذشت، چنانچه بیانات سابق را تمام ندانیم، چنین باید گفت که تعارض میان دلیل حجیت خبر واحد و اخبار «من بلغ»، تعارضی مستقر است. در این صورت باید به سراغ مرجحات باب تعارض رفت (آنچه در معارضه صورت می‌گیرد، تکاذب فعلیت‌هاست، نه شائیت‌ها؛ چراکه دو شائیت با یکدیگر تکاذبی ندارند و تا به فعلیت نرسند، قابل جمع‌اند). هرگاه دو فعلیت با یکدیگر معارض شدند، به مرجحات مراجعه می‌کنیم.

ممکن است گفته شود آیه شریفه نَبَأُ می‌تواند مرجح ادله حجیت خبر واحد قلمداد شود؛ زیرا در آیه شریفه به صراحت از عمل به خبر فاسق نهی شده و مفروض این است که خبر مشتمل بر ثواب که می‌خواهیم آن را با ادله «من بلغ» تصحیح کنیم، ضعیف است؛ یعنی راوی آن یا فاسق است یا احتمال فاسق بودن او وجود دارد؛ ولی صحیح این است که بگوییم آیه نمی‌تواند مرجح باشد؛ زیرا این آیه شامل تعلیلی است که آیه را مقید می‌کند. در تعلیل یادشده در آیه «أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ» (حجرات: ۶) نهی را مربوط به جایی می‌داند که عمل به روایت، جاهلانه به شمار آید و احتمال این باشد که موجب ندامت شود؛ در حالی که فرض این است که عمل به روایت، ندامت ندارد؛ زیرا احتمال حرمت وجود ندارد. مرجحات دیگر مانند مخالفت عامه و موافقت مشهور نیز در محل بحث وجود ندارد.

پس از اینکه روشن شد مرجحی در بحث وجود ندارد، علی‌المبنی باید به تخیر قائل شویم؛ یعنی بگوییم ادله حجیت خبر واحد و اخبار «من بلغ» در غیر مورد

۱. بنابر پذیرش این مبنا، این پرسش رخ می‌نماید که چگونه با وجود اماره، نوبت به اصل می‌رسد؟

تعارض، حجیت تعیینی دارند و در مورد تعارض حجیت تخییری، مکلف مختار است به اخبار «من بلغ» عمل کند و از ثواب ذکرشده در روایت ضعیفی که مشتمل بر ثواب است، بهره ببرد یا اینکه عمل را با استناد به روایت صحیح ترک کند (ر.ک: بهجت، DVD دوم، جلسه ۲۹۹ و ۳۰۰).

۴. نقد دیدگاه رفع تعارض بر پایه تخییر

بیان نظریه تخییر در کلام ایشان، پس از بازبینی در مسئله صورت گرفت و در کتاب *مباحث الاصول* در این باره سخن صریحی به میان نیامده است؛ ولی به نظر می‌رسد در چند مقام جای نقد و نظر به دیدگاه جمع اختلاف بر اساس تخییر وارد باشد.

اولاً فرق است بین آنکه به حجیت خبر ضعیف به حکم اخبار من بلغ قائل شویم یا نه، مبنای مجتهد در اخبار «من بلغ» استحباب به عنوان ثانوی باشد. فرض کنید خبر ضعیفی بر استحباب یک عمل دلالت کند و خبر صحیحی دلالت می‌کند که این عمل به عنوان اولی مستحب نیست. بنا بر احتمال اول، دو حجت وجود دارد که یکی می‌گوید این عمل مستحب است و دیگری می‌گوید عمل مستحب نیست. اینجا دو حجت تعارض و تساقط می‌کنند و در نتیجه استحباب آن عمل اثبات نمی‌شود. اما طبق احتمال دوم، این عمل بنا بر صحیح به عنوان اولی مستحب نیست. خبر ضعیف می‌گوید به خاطر بلوغ خبر و عنوان ثانوی مستحب است و عنوان ثانوی در باب تراحم مقدم بر عنوان اولی است.

همچنین فرض کنید خبر صحیح بگوید هر امر مضری مستحب نیست؛ مطلقاً، چه خبر ضعیف باشد یا نباشد و اخبار «من بلغ» بگوید: هر چه خبر ضعیف بر آن باشد، مستحب، مانند لطمه و جراحت در عزای امام حسین (علیه السلام). دو تا عام مطلق است که در یک ماده اجتماع دارند. اخبار «من بلغ» گوید مستحب است. حدیث صحیح گوید چون مضر است، حتی به عنوان ثانوی نمی‌تواند مستحب باشد. در این ماده اجتماع، تعارض پیش می‌آید و تساقط می‌شود و دیگر جایی برای تخییر نیست.

ثانیاً ظاهر اخبار «من بلغ» می‌گوید خبر ضعیف دال بر استحباب است و خبر صحیح در مقابل می‌گوید این عمل مستحب نیست. ظاهراً بین این دو دلیل، تنافی برقرار است.

محقق اصفهانی (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۴، ص ۱۹۴) و محقق عراقی (عراقی، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۲۱۳) بر این باورند که طبق مبنای محقق خراسانی، اینجا تعارضی وجود ندارد؛ زیرا در تعارض، وحدت موضوع شرط است. در اینجا وحدت موضوع نیست؛ زیرا خبر صحیح می‌گوید عمل بذاته و به عنوان اولی مستحب نیست و اخبار «من بلغ» می‌گوید به خاطر عنوان بلوغ ثواب (که یک عنوان ثانوی است) این عمل مستحب است. بنابراین موضوع روایت عدم استحباب، عنوان اولی است و موضوع استحباب، عنوان ثانوی است. تعارضی میان این دو وجود ندارد. هرگاه اطلاق هر دو دلیل اثبات شد، موضوع یکی می‌شود و تعارض ثابت و مستقر است.

ثالثاً مناقشه در استناد تخییر به شیخ کلینی است. به نظر می‌رسد ایشان قائل به تخییر از باب تسلیم است، نه از باب حجیت. در باب تسلیم، هر دو حکم ثابت‌اند، نه اینکه حجت باشند و محل بحث ما در قلمرو حجیت دو دلیل است؛ به بیان دیگر دو گونه تخییر وجود دارد: تخییر از باب حجیت و تخییر از باب تسلیم. تخییر از باب تسلیم که از روایت علی بن مهزیار در خصوص نافله نماز بر روی زمین یا بر روی محمل، معصوم در این باره می‌فرماید: «مُوسَعٌ عَلَيْكَ بِأَيِّ عَمَلْتَ». این از باب تخییر تسلیمی است. در این روایت آمده است: «عَلِيُّ بْنُ مَهْزِيَّارٍ قَالَ قَرَأْتُ فِي كِتَابِ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام اخْتَلَفَ أَصْحَابُنَا فِي رَوَايَاتِهِمْ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي رَكْعَتِي الْفَجْرِ فِي السَّفَرِ فَرَوَى بَعْضُهُمْ أَنَّ صَلَاتَهُمَا فِي الْمَحْمِلِ وَرَوَى بَعْضُهُمْ أَنَّ لَا تُصَلَّيْهُمَا إِلَّا عَلَى الْأَرْضِ فَأَعْلَمْنِي كَيْفَ تَصْنَعُ أَنْتَ لِأَقْتَدِيَ بِكَ فِي ذَلِكَ؟ فَوَقَّعَ عليه السلام مُوسَعٌ عَلَيْكَ بِأَيِّ عَمَلْتَ» (طوسی، ۱۳۶۴، ج ۳، ص ۲۲۸). در مورد نافله فجر پرسش شده که یک روایت جواز خواندن بر روی محمل را بیان کرده و روایت دیگر نافله را در خواندن روی زمین منحصر کرده است که امام عليه السلام در پاسخ به این پرسش، تعبیر «مُوسَعٌ عَلَيْكَ بِأَيِّ عَمَلْتَ» را به کار برده است که این تعبیر حضرت برای تخییر بین دو خبر متعارض مورد استدلال واقع شده است.

لکن محل بحث ما در جایی است که روایت ضعیفی با حمایت اخبار «من بلغ» بر استحباب تکیه می‌کند و روایت صحیح‌السندی که روایت خاص است، بر عدم آن دلالت می‌کند؛ در این صورت تخییر از باب حجیت است که به نظر می‌رسد مورد نظر شیخ کلینی، این نوع تخییر نیست.

رابعاً استقرار تعارض و اختلاف میان مفاد روایات «من بلغ» با اخبار صحیح السند روشن نیست. اگر روایت صحیحه موجود باشد، بی گمان جای اخبار «من بلغ» نیست؛ به این دلیل که تعارض و اختلاف دو روایت، فرع بر حجیت تبعدی خبر است. حال اگر از نظر مبنایی به وثوق خبر قائل شدیم، دیگر هیچ گاه دو خبر موثق متعارض و متضاد نمی شوند تا از راه تخییر به رفع تعارض اقدام شود.

خامساً اگر ایشان جمع بین دو دلیل را قبول دارند (از مطالب ایشان همین استشمام می شود)، دیگر تعارضی در کار نیست تا بحث از تخییر مطرح شود. همچنین اگر اخبار «من بلغ» عنوان ثانوی باشد، دلیل متکفل عنوان ثانوی حاکم بر دلیل متکفل عنوان اولی است.

نیز اگر دلالت اخبار را بر استحباب بپذیریم، در صورت بلوغ خبر ضعیف حکم ظاهری نیست و مرحوم ایشان ادله خبر واحد را رافع موضوع ادله بلوغ می داند و خبر واحد را بر این اخبار مقدم می داند.

سادساً بر اساس مبانی که خبر واحد را حجت نمی داند، کما قاله سید مرتضی و ابن ادریس و قاضی ابن براج (ضمیری، ۱۳۸۴ش، ص ۱۲۰) یا حتی خبر ثقه را حجت نمی دانند یا قائلان که در اصل اخبار «من بلغ» مناقشه دارند (روحانی، ۱۴۱۷ق، ص ۸؛ خمینی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۱۳۱-۱۳۷) جای تخییر نیست.^۱

نتیجه گیری

در جمع بندی نهایی به نظر می رسد آنچه از حاصل کلام آیت الله بهجت در باب تعارض روایت ضعیف دال بر استحباب و مستند به حدیث «من بلغ» و روایت صحیح دال بر عدم استحباب و مستند به دلیل حجت خبر واحد بر می آید، آن است که اگر بررسی دقیق در این زمینه انجام شود، می توان گفت اصلاً معارضه ای در میان نیست؛ زیرا آنچه به عدم مسنونیت فعل اشاره می کند، درحقیقت اعلام به عدم استحباب واقعی است و آنچه به استحباب اشاره می کند، ناظر به حکم ظاهری است. بنابراین به نوعی این دو خبر از قبیل اماره و اصل به شمار می آیند. البته آنچه ایشان

۱. شیخ طوسی اخبار «من بلغ» را ذکر نکرده و تنها دو سند در کتاب محاسن و با همین دو سند در کافی آمده و صدوق در ثواب الاعمال به سند دیگر آورده است.

در نهایت در محفل درس بدان اشاره کرد، رجوع به تخییر در مقام عمل بود که با تمسک به مبنای تخییری که بزرگانی همچون کلینی و برخی از استادان ایشان در مقام تعارض برگزیدند، به تخییر قائل شدند. این نظریه نیز دچار اشکالاتی بود که به آن اشاره شد.



فهرست منابع

* قرآن کریم.

۱. ابن طاووس، علی بن موسی (۱۳۷۶). *الإقبال بالأعمال الحسنة*. ج ۱، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۹ق). *لسان العرب*. ج ۸، ج ۱. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۳. اصفهانی، محمد حسین (۱۴۲۹ق). *نهاية الدراية في شرح الكفاية*. ط ۲، بیروت: مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث.
۴. انصاری، مرتضی (۱۴۱۴ق). *رسائل فقهية*. ج ۱، قم: مجمع الفكر الإسلامي.
۵. بجنوردی، سید حسن (۱۳۷۷). *القواعد الفقهية*. ج ۱، قم: نشر الهادی.
۶. بحرانی، یوسف (۱۳۶۳ق). *الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة*. ج ۱، قم: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين.
۷. برقی، احمد بن محمد (۱۳۷۱ق). *المحاسن*. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۸. بهجت، محمد تقی (۱۴۳۱ق). *مباحث الأصول*. ج ۱، قم: شفق.
۹. _____ (۱۳۸۸). *مباحث الأصول*. قم: شفق.
۱۰. حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۱۲ق). *وسائل الشیعه*. ج ۱، قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام لإحياء التراث.
۱۱. حسینی شاهرودی، محمود (۱۳۸۵). *نتائج الأفكار في الأصول*. ج ۱، قم: آل المرتضی عليه السلام.
۱۲. الحسینی، السید میر عبد الفتاح (۱۴۱۷ق). *العناوين الفقهية*. ج ۲، قم: مؤسسه النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين.
۱۳. خراسانی، محمد کاظم (۱۴۰۹ق). *کفاية لأصول*. ج ۱، قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام لإحياء التراث.
۱۴. خمینی، سید روح الله (۱۴۱۴ق). *أنوار الهداية في تعليقه على الكفاية*. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۵. خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۰ق). *التنقيح في شرح عروة الوثقى*. قم: دار الانصاريان.
۱۶. _____ (۱۴۱۷ق). *مصباح الأصول*. ج ۱، قم: مكتبة الداوری.
۱۷. _____ (۱۳۶۸). *أجود التقريرات*. ج ۱، قم: مؤسسه صاحب الأمر عليه السلام.
۱۸. _____ (۱۴۱۹ق). *دراسات في علم الأصول*. ج ۳، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت عليه السلام.
۱۹. روحانی، محمد (۱۳۹۳). *منتقى الأصول*. ج ۳، قم: تک.
۲۰. _____ (۱۴۱۷ق). *المسائل المنتخبة*. بیروت: [بی نا].
۲۱. شهیدی پور، محمد تقی (۱۳۹۵). *درس خارج فقه استاد شهیدی پور*، ۱۳۹۵/۱۸/۸ و جزوه استاد در بحث برائت.
۲۲. شیخ بهایی، محمد بن حسین (۱۳۸۲). *الحبل المتين في أحكام الدين*. ج ۱، مشهد: آستان قدس رضوی.
۲۳. صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۴۰۶ق). *ثواب الاعمال وعقاب الاعمال*. ج ۱، [بی جا]: دار الرضی.

۲۴. صوت درس خارج اصول آیت الله العظمی بهجت. DVD دوم. جلسه ۲۹۶-۳۰۰. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.
۲۵. ضمیری، محمدرضا (۱۳۸۴). *اصولیان شیعه*. قم: بوستان کتاب.
۲۶. طباطبائی، سید محمد (۱۲۹۶ق). *مفاتیح الأصول*. ج ۱، قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام لإحياء التراث.
۲۷. طوسی، ابوجعفر محمدبن حسن (۱۳۶۴). *تهذیب الأحکام*، ج ۴، تهران: دار الکتب الإسلامیه.
۲۸. عراقی، ضیاءالدین (۱۴۲۰ق). *مقالات الأصول*. ج ۱، قم: مجمع الفکر اسلامی.
۲۹. کلینی، محمدبن یعقوب (۱۳۶۳). *اصول کافی*. ج ۱، تهران: دار الکتب الإسلامیه.
۳۰. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۴ق). *مرآة العقول*. (به کوشش هاشم رسولی محلاتی)، ج ۲، تهران: دار الکتب الإسلامیه.
۳۱. محقق خوانساری، حسین (۱۳۸۷). *مشارق الشموس فی شرح الدروس*. ج ۱، قم: مؤسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان.
۳۲. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۶). *أنوار الأصول*. ج ۱، قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام.
۳۳. نایینی، محمدحسین (۱۴۰۹ق). *فوائد الأصول*. ج ۲، قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
۳۴. هاشمی شاهرودی، سید محمود (۱۴۱۷ق). *بحوث فی علم الأصول*. ج ۱، قم: مرکز الغدیر للدراسات الإسلامیة.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی